

بسم الله الرحمن الرحيم

نویسنده : محمد جواد امری

عنوان طرح : جان فدا (نسخه اصلی)

محمدرضا تاجر ۶۵ ساله قدرتمندی است که سال‌هاست با هلدینگ پاشا همکاری می‌کند اما چند وقتی است که با علنی شدن دادگاه‌های مفاسد اقتصادی ، اسم او هم در پرونده این هلدینگ نمایان شده است .

فریدالدین بازپرس جوانیست که به واسطه توانایی و نبوغش ، پرونده هلدینگ پاشا را که یکی از مهمترین پرونده‌های فساد اقتصادی است در دست دارد .

او ماه‌هاست که به دنبال کشف ادله قطعی برای محکوم کردن بیوک پاشا ، رئیس هلدینگ پاشا است ، اما می‌داند که پاشا آنقدر باهوش هست که در این مدت ردی از خود به جا نگذارد و حالا فریدالدین در این پرونده به اسم کسی برخورد کرده که گمان می‌کند صاحب این نام ، تنها کسی است که می‌تواند بیوک پاشا را به دام قانون بیندازد و او کسی نیست جز محمد رضا عالی مقام ، کسی که گذشته پیچیده و پر رمز و رازش در جلب نظر فریدالدین نسبت به او بی تاثیر نبوده .

محمدرضا عالی‌مقام در آغاز جنگ ۸ ساله جوان کشاورزی بود که هنوز ، دهه دوم زندگیش کامل نشده اما طولی نمی‌کشید که کار روی زمین پدری را رها کرده و با دوست صمیمی‌اش به عنوان داوطلب مردمی ، جذب وزارت دفاع ملی می‌شود .

هوش و استعداد او باعث می‌شود به یکی از مهمترین بخش‌های این وزارتخانه منتقل بشود ، یعنی بخش پشتیبانی و تامین تجهیزات دفاعی .

او در مدت کوتاهی دوره‌های ارتباط‌گیری ، فنون تجارت ، مدیریت رخداد و ... را می‌گذراند و با کسب اندک تجربه عملی و کارآموزی ، آماده انجام ماموریت نهایی خود می‌شود.

او آنقدر موفق بوده که توانسته بزرگترین دلال الجزایری ساکن کلمبیا را برای یک ملاقات کوتاه مجاب کند و حالا باید به تنهایی برای انجام این ماموریت عازم کلمبیا بشود .

۱۴ روز بعد پرواز محمدرضا در مهرآباد به زمین می‌نشیند و شاید بزرگترین نقطه عطف زندگی او رقم می‌خورد ، تاجر الجزایری ۲۰ میلیون دلار برد الکترونیکی ساخت ژاپن را در سواحل یمن تحویل رابط ایرانی داده و حالا محمدرضا که تمام داشته‌هایش یک زمین کشاورزی بود و تمام دانسته‌هایش از این دنیا ، در اخبار شبانه رادیو خلاصه می‌شد ، در حال تغییر بود .

او می‌دانست که جبر تاریخ او را وادار به تغییر کرده است .

۵ سالی از جنگ می‌گذرد محمدرضا تمام این سال‌ها تلاش کرده هر آنچه کشور و خط مقدم جنگ نیاز دارد با تمام خطرهای پیش رویش ، از سراسر دنیا تهیه کرده و به دست مقامات ارشدش برساند . محمدرضا خود را محکوم به زنده ماندن می‌داند چون گمان می‌کند یک کشور به اون نیازمند است . او الان بایگانی محرمانه‌ای دارد از اسامی بزرگترین دلالان اسلحه ، معروف‌ترین تجار منطقه و نشانی‌ده‌ها پرسنل در بنادر مختلف جهان که برای او کار می‌کنند ، اما طولی نمی‌کشید که تاریخ پیچ‌تندش را به محمدرضا نشان میدهد و به تبع آن زندگی او نیز دچار چالش‌های جدیدی می‌شود .

قطعنامه ۵۹۸ ، بیانیه صلح ، می‌شود آغازگر پایان جنگ .

محمدرضا احساس می‌کند دیگر کشور همانند گذشته به مهارت‌های او نیاز ندارد و البته می‌داند که فیش حقوقی و حق ماموریت سالانه ، تنها اندوخته‌ای نیست که او در این سال‌ها جمع کرده است .

او سرمایه دیگری نیز دارد به بزرگی یک جنگ نابرابر و همچنین آرشویی به عظمت پشتیبانی از یک پیکار ۸ ساله و در آخر رابطه های فراوانی در سراسر دنیا ، که صدای او را شنیده و چهره او را می شناسند . حالا نقطه عطف دیگری در زندگی او رقم می خورد ، محمدرضا تصمیم می گیرد که دیگر نماند ، او می خواهد از این سرمایه بزرگ برای منافع خودش استفاده کند .

محمدرضا دوباره تغییر می کند اما این تغییر دیگر یک جبر ، از ورای تاریخ نیست ، این یک تغییر اختیاریست او تصمیم می گیرد با سوء استفاده از اندوخته های سال های جنگ ، تبدیل به یک تاجر قدرتمند و البته باهوش بشود . فریدالدین تمام گزارشات محرمانه ، شرح حال های ماموریت ها و تمام اسناد طبقه بندی شده مربوط به محمدرضا را در دوران جنگ ، مطالعه کرده است ، او حتی توانسته به خاطرات و دلنوشته های محمدرضا دسترسی پیدا کند و همچنین تلاش کرده آنچه را که از محمدرضا نمی داند از طریق دوست صمیمی اش به دست آورد .

حالا فریدالدین بیشترین شناخت را از گذشته پر افتخار و البته پر فراز و نشیب محمدرضا دارد و تلاش میکند از راه های مختلف او را راضی به همکاری کند .

فریدالدین میداند که محمدرضا به اندازه بیوک پاشا باهوش است اما هیچگاه به اندازه او بد نبوده که با او قیاس شود ، پس تلاش می کند تا با به اشتراک گذاشتن اطلاعاتش از فسادها و جنایات های پاشا ، محمدرضا را ترغیب به همکاری کند .

فریدالدین گمان می کند تنها محمدرضاست که توانایی دارد هلدینگ پاشا را در مقابل قانون پاسخگو کند

اما محمدرضا در یک دوراهی سخت گرفتار شده آیا حاضر است به قیمت مجازات کردن پاشا ، رسوایی برملا شدن گذشته خود را به جان بخرد ؟

گذشته ای نه چندان درخشان که در آن ، با سوء استفاده از اندوخته های دوران جنگ ، برای خود قدرت و ثروت فراوانی دست و پا کرده .

بله محمدرضا احساس می کند کشور دوباره به او نیازمند است ، اما اینبار به شکلی دیگر ، و می داند که تنها خود او می تواند پاشا را در مقابل قانون پاسخگو کند و پاشا را به سزای جنایاتی که کرده برساند ؛ پس تصمیم می گیرد که سکوت نکند و در تقابلی حساس و سخت بیوک پاشا را شکست دهد .